**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: استصحاب**

**14011221**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث سر نحوۀ اجرای استصحاب در مواردی که در موضوع ما شک داریم. در یک مثال پیاده کنم، زنی نمی‌داند شوهرش از دنیا رفته یا نه، بر فرضی که از دنیا نرفته نمی‌داند طلاقش داده یا نه، مسافرت رفته، در مسافرت گم شده نمی‌داند آیا زنده هست، زنده نیست، طلاق داده، طلاق نداده، این تردیدی نیست در این که این زن مأمور هست که آن شوهر را زنده و زوج خودش تلقی کند. و هم احکام زنده بودن را جاری کند، هم احکام زوجه بودن را جاری کند. ولی صحبت این هست که اگر برای این زن شوهر زنده بودنش هیچ حکم خاصی نداشته باشد. احکام شرعیه مترتب بر زوجه بودن شوهر باشد چجوری استصحاب را این زن جاری می‌کنند. به نظر می‌رسد که همچنان که در قضیۀ متیقنه وقتی این زن می‌گوید شوهر من مثلاً فلان آقا شوهر من است آن فلان آقا در موضوع زید شوهر من است، زید حیّ در موضوع قرار می‌گیرد. ابتداء حیات زید اثبات می‌شود بعد شوهر بودن برای زید حی ثابت می‌شود. در اثبات زوجیت تقدم رتبی با اثبات حیات زوج هست، حیات زید هست. در مقام تعبد هم به نظر می‌رسد همین تقدم رتبی وجود دارد، یعنی ابتداءً عرف می‌گوید این زید زنده هست و در مرتبۀ بعد زوجیتش باقی است. البته اگر شما بگویید مجرد این که قضیۀ متیقنه موضوعش اوّل ثابت می‌شود بعد حکمش ثابت می‌شود این لازمه‌اش این نیست که تعبد هم به این شکل باشد. آن هر دو با هم ثابت می‌شوند، یعنی هم حیات ثابت می‌شود هم زوجیت ثابت می‌شود. و به نظر می‌رسد که طبق شاید خیلی فرق چندانی بین این دو مسلک در ثمرات نباشد. ما اگر در مقام تعارض یک موقعی در مقام تعارض ما تقدم رتبی و اینها را مدار قرار بدهیم، بگوییم مثلاً دو تا چیزی که تعارض می‌کنند اوّل اشیایی که در رتبۀ متقدم هستند تعارض می‌کنند، آن که در رتبۀ متأخر هست داخل در تعارض نمی‌شود، بین این دو مبنا فرق است. ممکن است در رتبۀ موضوع، اثبات موضوع تعارض وجود داشته باشد دیگر بعد وقتی آنجا تعارض هست دیگر نوبت به اجرای حکم نمی‌رسد. ولی اگر گفتیم اینها در مقام تعارض فرقی نیست به هر حال آن فرقی که سابقاً می‌گذاشتیم این بود که ممکن است در جایی که می‌خواهیم موضوع را اثبات کنیم معارضی داشته باشد. طرف یک علم اجمالی باشد اثبات موضوع نتوانیم بکنیم. به تبع اثبات حکم هم نشود کرد. به نظر می‌رسد فرقی نیست. مثلاً فرض کنید اگر این زن یک پدری دارد و شوهری دارد. و در مورد پدرش حیات پدرش موضوع اثر هست برای این زن. زوجیت شوهرش موضوع هست برای این زن. و علم اجمالی دارد که یکی از اینها مردند. اینجا استصحاب حیات پدر با استصحاب حیات شوهر و زوجیت شوهر همۀ اینها تعارض می‌کنند. البته اگر هم تعارض نکنند نتیجه‌اش یکی است چون ما به هر حال می‌خواهیم بگوییم که نه اثبات بقای زوجیت می‌شود، نه اثبات بقای حیات پدر می‌شود. چون بالأخره اینها تعارض. ولی به نظر می‌رسد اینها همه با همدیگر تعارض می‌کنند. یعنی ما علم اجمالی داریم که یا پدر از دنیا رفته، یا شوهر از دنیا رفته و به تبعش زوجیت از بین رفته، در نتیجه زوجیت هم از بین رفته. اینجا نتیجۀ علم اجمالی این هست که ما نمی‌توانیم اثبات کنیم حیات، نه حیات پدر را می‌شود اثبات کرد، و نه حیات زوجه را می‌شود اثبات کرد و زوجیت زوجه هم دیگر نمی‌شود اثبات کرد. زوجیت زوجه متوقف بر این هست که حیاتش اثبات بشود. به نظر می‌رسد خیلی فرق بین این دو مطلب نیست، بیشتر تحلیل نحوۀ چیز عرف هست. این است که خیلی ثمره ندارد بحث را ادامه دادن. اصل این که در جایی که زن نمی‌داند شوهرش زنده است و بر فرضی که شوهرش زنده هم باشد در بقای زوجیت شک دارد، اینجا استصحاب اگر معارضی نداشته باشد می‌شود استصحاب بقای زوجیت شوهر را کرد، این امر مسلمی است اما نحوۀ، آیا حیات شوهر و زوجیت شوهر را با هم استصحاب می‌کنیم در آن واحد استصحاب می‌کنیم؟ در یک مرتبه استصحاب می‌کنیم؟ یا اوّل حیات شوهر را استصحاب می‌کنیم مقدمتا لاستصحاب الزوجیة.

**شاگرد:** عدم ؟؟؟ اشکال مثبتیت

**استاد:** نه، اشکال مثبتیت هم باشد یا نباشد چون این چیز، بحث مثبتیت اشکال ثبوتی که ندارد، اشکال اثباتی دارد.

**شاگرد:** دیروز می‌خواستیم همین

**استاد:** نه می‌خواستیم یک جوری حل کنیم حالا خیلی مهم نیست، حالا بتوانیم حل بکنیم یا نکنیم

**شاگرد:** شیخ قبول نکرده دیگر، این مسلم نمی‌شود گفت همه قبول دارند که همچین اصلی جاری می‌شود.

**استاد:** نه، در این که این اصل جاری می‌شود مسلم است. شیخ این چیزی که اینجا می‌خواهد جاری کند، شیخ می‌خواهد بگوید که نیازی به اجرای این نداریم. بحثی که شیخ دارد می‌گوید نیازی نداریم چون آن چیزی که علی تقدیر کفایت می‌کند امثال اینها. ولی ما می‌خواهیم اینجوری نیست، آن چیزی که قضایای متیقنۀ ما هست علی تقدیر نیست. زید حی بالفعل است. در این که استصحاب جاری می‌شود بحثی نیست، ولی نحوۀ جریانش. خیلی حالا بتوانیم مثبتیت را حل کنیم خیلی به نظر من مهم نیست. من حالا چکیدۀ عرائضی که در بحث تعادل و تراجیح در مورد شرطیت بقای موضوع داشتم اشاره می‌کنم، عمدتاً می‌رویم روی بحث آینده که بحث این که آیا مناط در تشخیص موضوع عرف است یا لسان دلیل هست یا عقل هست، به آن می‌پردازیم.

چکیدۀ عرض ما این هست که این بحث را در یک مثال پیاده کنم. در بحث ماء متغیر در جایی که ما نمی‌دانیم آیا موضوع حکم شرعی به نجاست ماء متغیر به وصف تغیر هست به طوری که اگر وصف تغیر از بین برود دیگر نجاست باقی نمی‌ماند. یا نه تغیر حدوثی منشأ یک نجاست می‌شود، نجاست مستمری که حتی بعد از زوال تغیر هم باقی هست. اینجا یک موقعی ما این قضیۀ کلیه را می‌خواهیم استصحاب کنیم. الماء المتغیر نجس. اینجا استصحاب جاری نیست در این قضیه به نحو یک قضیۀ کلیه. الماء متغیر شبهۀ مفهومیه دارد که مراد از ماء متغیر، الماء المتغیر بالفعل مراد هست یا الماء المتغیر اعم از این که الآن بالفعل هم متغیر باشد یا قبلاً متغیر، جامع ماء متغیر بالفعل و ما کان ماء متغیرا. و در شبهات مفهومیه استصحاب جاری نمی‌شود. چون آن چیزی که اثر دارد مفهوم نیست، مصداق این مفهوم است. ماء متغیر، در این اشکالی که همه جا در شبهات مفهومیه هست. اگر مراد شما از ماء متغیر، ماء متغیر بالفعل باشد خب آن نجس است. ولی الآن معلوم نیست که این الماء المتغیر بالفعل گرفت. اگر مراد اعم از ماء متغیر بالفعل و ما کان متغیرا باشد آن یقین سابق مد نظر است، علی ای تقدیر در شبهات مفهومیه این مشکل را ما داریم. ولی به نظر می‌رسد که لازم نیست ما حتماً به این شکل استصحاب کنیم. بلکه ما می‌توانیم روی آب خارجی دست بگذاریم. آن آبی که متغیر بوده است. نجاست وصف عرض آن شیء خارجی است. ولو در مقام اثبات شارع که می‌خواهد نجاست را به ما اثبات کند از طریق مفاهیم این نجاست را ابراز می‌کند و اثبات می‌کند. ولی آن چیزی که ثبوتاً معروض نجاست هست ماء خارجی است. این ماء خارجی چه نجاست روی ماء متغیر بالفعل رفته باشد، چه نجاست روی ماء جامع بین ماء متغیر بالفعل و ما کان ماءً متغیرا رفته باشد علی ای تقدیر در زمان تغیر این ماء نجس بوده. در زمانی که این ماء متغیر بوده می‌گوییم هذا الماء کان نجسا. الآن که تغیر از بین رفته است نمی‌دانیم نجاستش باقی هست یا نجاستش باقی نیست. و ما همین نجاست شخصیه‌ای که در این بوده است همین را استصحاب می‌کنیم. یک نجاستی در این ماء عارض شده، ولو نمی‌دانیم این نجاست به چه عنوان کلی بر این آب رفته. آن جعل مردد است. ولی تردد جعل باعث نمی‌شود که در انطباق ما تردد داشته باشیم.

**شاگرد:** جعل مردد است یعنی چی؟

**استاد:** جعل کلی که شارع کرده مردد بین این که نجاست را بر ماء متغیر بالفعل کرده باشد یا جامع بین الماء المتغیر بالفعل و ما کان ماء متغیرا. اصل جعل مردد است. ولی مردد بودن جعل سبب نمی‌شود که ماء در قضیۀ شخصیه‌ای که می‌خواهیم استصحاب کنیم استصحاب فرد مردد باشد. نه، هذا الماء کان نجسا.

**شاگرد:** نجاست مردد نیست بین آن فردی که منشأ انتزاعش طویل است

**استاد:** آنش مهم نیست. مهم نیست آن نجاست مردد بین اینها باشد یا نباشد. بالأخره ما می‌توانیم بگوییم نجس است. می‌گویم منشأ انتزاعش باعث نمی‌شود که این نجاست را ما، ولو بالدقة العقلیة محمول ما مردد است. آن دقت بحث این هست که ما عرفاً اینجا بالدقة العقلیة اگر بخواهیم مشی کنیم درست است محمول ما مردد است. ولی عرفاً می‌گوییم هذا الماء کان نجسا. و خود همین نجاست. ما اینجور می‌خواهیم بگوییم، یک نجاستی بر این ماء عارض شده. هرچند نمی‌دانیم آن نجاست به چه نحوی بوده، منشاء شک ما، شک ما در این هست که آن نجاست را شارع قصیر جعل کرده یا طویل جعل کرده؟ استصحاب می‌خواهد بگوید قصیر جعل نکرده، طویل جعل کرده. اگر باشد همان است، یعنی اگر الآن این مائی که تغیرش از بین رفته است هنوز نجس باشد همان نجاست باقی است. نجاست جدیدی که نیامده. پس بنابراین به نظر می‌رسد که اینجا می‌شود استصحاب کرد و مشکلی نیست. یک تعبیر یک مقدار دقیق‌تر.

یک بحثی مرحوم آخوند دارند آن بحث این هست که عناوینی که در موضوعات احکام اخذ می‌شوند این عناوین سه شکل دارند. گاهی اوقات مثلاً فرض کنید شارع مقدس وقتی می‌گوید اکرم هذا الجالس، کلمۀ جالس در موضوع وجوب اکرام اخذ شده است. گاهی اوقات این عنوان جالس که در موضوع اخذ شده صرفاً عنوان مشیر هست. به آن ذاتی که جلوس دارد. یعنی حتی در زمان جلوسش هم، جلوس در وجوب اکرام دخالت نداشته. در مقام اثبات برای این که ما به آن ذات اشاره کنیم به وسیلۀ این حالتی که الآن به آن حالت دارد اشاره می‌کنیم. روایت فعلیک بهذا الجاریة این که مشیراً الی زرارة این از این سنخ است. این که زرارة می‌شود ازش اخذ دین کرد و قولش حجت است نه به خاطر این هست که الآن نشسته، تصادفاً نشسته، حالا امام علیه السلام اشاره کند بهذا الجالس اشاره به ذات زراره می‌کند. این یک صورت هست.

یک صورت دیگر هست که آن عنوان دخالت دارد در حکم حدوثاً و بقاءً. یعنی حدوثش در حدوث حکم دخالت دارد، و بقائش در بقای حکم. اکرم هذا الجالس یعنی اکرم هذا الجالس مادام کونه جالسا فاذا زال الجلوس زال الوجوب الاکرام.

یک موقعی نه وجوب اکرام مادام الجلوس نیست، ولو جلوس دخالت دارد، ولی آن وجوبی که می‌آید حدوثش، حدوث جلوس است، حدوثش دخالت دارد در حدوث و بقای حکم. یعنی با حدوث این عنوان یک حکم مستمر ایجاد می‌شود. حدوثش کافی هست برای بقای حکم. لازم نیست بقاء داشته باشد تا حکم باقی باشد. این هم صورت سوم.

ما اگر یقین داشته باشیم که حکم آن قسم دوم، در قسم دوم دیگر ما بعد از زوال عنوان شکی در ثبوت حکم نداریم. فرض این هست که حکم روی عنوان جلوس رفته، جلوس که ظاهر شد حکم هم ظاهر می‌شود. ولی در صورت اوّل و صورت سوم با زوال عنوان هم حکم باقی است. حالا یا به خاطر این که از اوّل این عنوان در حدوثش هم دخالت نداشته، یا در حدوث دخالت داشته در بقا دیگر دخالت ندارد. به نظر می‌رسد اگر احتمال یکی از این حالت اوّل یا حالت سوم را بدهیم. این کافی هست بر جریان استصحاب. یعنی سه صورت استصحاب هست. یک صورت مردد بین صورت اوّل و صورت دوم. نمی‌دانیم اکرم هذا الجالس که شارع گفته یعنی به تعبیر دیگر چهار صورت تعبیر می‌کنند. چهار صورت هست که استصحاب جاری می‌شود. یک صورت این است که مردد است بین این که جلوس عنوان مشیر باشد هیچ دخالت در حکم نداشته باشد. یا دخالت داشته باشد حدوثاً و بقاءً. در نتیجه ما نمی‌دانیم بعد از زوال جلوس آیا حکم هنوز باقی هست یا هنوز باقی نیست؟ اگر باقی باشد همان حکم باقی است. به خاطر این که اصلاً جلوس دخالت نداشته، این یک صورت.

یک صورت دیگر این هست که مردد بین صورت اوّل و صورت سوم. نه مردد بین صورت اوّل و صورت سوم که اصلاً شک نداریم، باقی است دیگر. آن هم یقین داریم که باقی است. پس این هم هیچی. باز سه صورت استصحاب جاری می‌شود. پس مردد بین صورت اوّل و دوم، یا دوم و سوم. آن هم استصحاب جاری هست. یا مردد بین سه صورت. نمی‌دانیم شارع عنوان مشیر است یا صورت اوّل است یا دوم است یا سوم است. در همۀ این صور استصحاب جاری هست.

**شاگرد:** استصحاب در شخص است؟

**استاد:** استصحاب شخصی هم هست. همان شخص وجوب اینجا باقی است. من فکر می‌کنم با این تحلیلی که اینجا ما در مورد بقای موضوع کردیم اصلاً این بحثی که مدار حکم، نمی‌دانم عرف است، عقل است؟ این چیزها مطرح نیست. عقلا باقی است. اگر باقی باشد عقلاً باقی است. این تحلیلی که ما در این قضیه می‌کنیم این تحلیل آن بحث این که نمی‌دانم عرفاً باقی است یا عرفاً باقی نیست آن حرف‌ها اصلاً مطرح نیست. چون ما در واقع آن چیزی را که موضوع قرار می‌دهیم آن آب خارجی است. این آب خارجی عقلاً باقی است، این آب همان آب است دیگر. بله در بعضی موارد در بعضی احکام خاصه‌ای این، حالا در شبهات موضوعیه مثلاً این آب قبلاً کر بوده حالا یک مقداری ازش برداشتیم، این نمی‌دانیم هنوز کر هست یا کر نیست. خب کرّیتش به آن آب به آن وصف کاملش عقلاً وابسته بوده که ما یقین داریم کر است، چون آن مقدار کامل را داشته. مقداری که کم شده دیگر آن که معروض کریت هست عقلاً نیست. بنابراین اگر به دقت عقلیه بخواهیم استصحاب کنیم حکم جاری نیست. آنجا می‌گوییم عرفاً، ولو این آب بالدقة العقلیة همان آبی نیست که معروض کریت هست در قضیۀ هذا الماء کرٌّ. ولی عرفاً این آب همان آب تلقی می‌شود. وحدت عرفیه کافی هست. ولی در این مثال‌های متعارفی که در شبهات حکمیه. آن شبهات موضوعیه است. در شبهات حکمیه می‌خواهیم جاری کنیم شک ما در شبهات حکمیه، اصلاً من به نظرم این تحلیلی که ما در، تحلیل حاج آقاست، تحلیلی که حاج آقا دارند دیگر نیازی به آن بحث این که بقاء موضوع، وحدت به موضوع عقلا باشد عرفاً باشد ندارد، عقلاً موضوع باقی است.

**شاگرد:** آنها که می‌گویند لسان دلیل منظورشان این نیست که حتی وقتی می‌خواهیم روی مصداق خارجی هم اشاره کنیم با ؟؟؟ لسان دلیل باید به آن اشاره کنیم، اگر لسان دلیل گفته الماء المتغیر

**استاد:** بله، ولی لازم نیست، می‌خواهیم بگوییم چرا

**شاگرد:** مطرح می‌شود

**استاد:** نه بحث سر این است که چرا؟

**شاگرد:**

**استاد:** نه، یعنی چیز قابل توجهی نیست، نه این که نشود بحث را طرح کرد. بحث سر این که اصلاً یک چیز آن نگاهی که ما داریم نگاه این هست که ما آن نحوۀ جعل را اصلاً لحاظ نکردیم. اگر نحوۀ جعل را لحاظ می‌کردیم ما می‌گفتیم، در واقع حالا به تعبیر درست‌تر عرض بکنم ما مشکلی که اینجا داشتیم، مشکل محمول بود، می‌گفتیم عرفاً ولو محمول مردد است، عرفاً اصلاً نسبت به موضوع ما چیز نداریم، موضوع همان ماء شخصی است. محمول ما مردد بود که نجاستی که به جعل، نحوۀ جعلش چه شکلی است؟ محمول در واقع مردد هست. هرچند به یک معنا وقتی محمول مردد می‌شود عنوان موضوع مردد می‌شود. ولی ما روی عنوان نبردیم، روی معنون بردیم. و معنون معنون است، فرق نمی‌کند.

**شاگرد:** این معنون که معروض متغیر است عقلاً با آن معنونی که معروض متغیر نیست دو تاست دیگر.

**استاد:** چیز ندارد، یکی است، فرقی ندارد. نه معنون، یعنی در واقع هذا الماء را، ما می‌گوییم هذا الماء نجس بوده است، ولو آن علت نجاست باعث نمی‌شود این هذا الماء را دو تا بکند.

**شاگرد:** یعنی بما هو هو در نظر می‌گیرد نه بما هو متغیر

**شاگرد:** می‌شود

**استاد:** نه، بحث سر این هست که ما به هر حال آن منشاء می‌شود که این آب به وصف تغیر متصف بشود. این خیلی به نظرم این بحث کش دادن وارد آن بحث‌ها شدند. ولی حالا در تحلیل‌هایی که آقایان کردند این بحث را دنبال کنیم ببینیم که مدار لسان دلیل هست، عرف هست امثال اینها، این است که ما در واقع این بحث را روی آن که مبنای مشهور و اینها بحث را بعد از این دنبال خواهیم کرد. این چکیدۀ بحث گذشته.

**شاگرد:** شک در وجود خارجی نیست وقتی استصحاب روی مستصحب

**استاد:** حالا یک نکته‌ای را من اینجا باز هم اضافه کنم بد نیست. آقایان اصلاً یک نکته‌ای اینجا وجود دارد آن این است که آقایان در بحث استحاله، بحثی که اینجا هست بقای موضوع در بحث استحاله مطرح می‌شود. می‌گویند یک سگی رفته در نمکزار به نمک تبدیل شده حالا یک مجسمۀ نمکی سگ وسط نمکزار وجود دارد، می‌گویند این پاک است. اینجا بعضی‌ها می‌گویند که علتش این است که این بحث را به او وابسته، بحث استحاله را به آنجا وابسته می‌کنند. ولی به نظر می‌رسد که این بحث استحاله به او وابسته نیست. حالا من اوّل یک نکته‌ای را عرض بکنم، سگی که ملک من هست، یک سگ شکاری که من مالک هستم. این سگ شکاری اگر برود داخل نمکزار تبدیل به نمک بشود. آیا این سگ نمک شده الآن ملک من عرفاً تلقی می‌شود یا نمی‌شود؟ این ملک شماست. آن چیز باعث نمی‌شود که از ملکیت شما خارج بشود.

**شاگرد:** ولو ممکن است نمکزار مباحات عامه باشد

**استاد:** مباحات عامه باشد، رفته، یا منزل خودم حالا، نمکزار خودم، اینجوری در نظر بگیریم. آن نمکزار مال من

**شاگرد:** آخر مباحات عامه عرف شاید خیلی

**استاد:** نه حالا نمکزار خودم. در نمکزار خودم رفته به نمک تبدیل شده. آیا این مجسمۀ نمکی را عرف می‌گوید مال من است. چرا می‌گوید؟ در حالی که عرف در مورد آن نجاست نمی‌گوید. عرف نجاست را صورت کلبیه در نجاست دخیل می‌بیند ولی در ملکیت دخیل نمی‌بیند صورت کلبیه. یعنی تناسبات حکم موضوع اقتضاء می‌کند آن صورت دخالت داشته باشد یا دخالت نداشته باشد. اصلاً آنجا شک نداریم. در جایی که این تبدیل می‌شود به، به اصطلاح نمک ما شک نداریم در این که نجاست باقی نیست. و الا اگر شک داشته باشیم احتمال بدهیم که همان آن نجاستی که هست برای این شیء است، چه صورت کلبیه داشته باشد یا نداشته باشد، می‌شود استصحاب کرد. این که در استحاله مطهریتش نه به جهت استصحاب است، مطهریتش انسان شک ندارد.

**شاگرد:** در محمول شک ندارد

**استاد:** اصلاً در محمول شک ندارد، موضوع همان موضوع است، در محمول شک نداریم. اگر نجاستی باشد، نجاست جدید است. این موضوع به خلاف بحث مالکیت که آنجا یا اصلاً علم داریم که هنوز مالک است یا لا اقل شک داریم. ما نمی‌دانیم مالکیت مقومش، قوامش به آن صورت کلبیه است یا قوامش به صورت کلبیه نیست. بنابراین در مورد مالکیت استصحاب بقای مالکیت نسبت به این شیء، اشاره به شیء می‌کنیم هذا الشیء، نه هذا الکلب. شیئیت شیء از بین نرفته. روی همین جهت هم ما می‌گوییم که هذا الشیء کان کلباً ثم صار ملحا. اینجا یک وحدتی باید اینها را حافظ وحدت در قضیه وجود داشته باشد. اینجور نیست که یک شیءای از بین رفته باشد، یک شیء جدید پدید آمده باشد. بله، آن صورت نوعیه‌اش از بین رفته، صورت کلبیه‌اش تبدیل شده به صورت ملحیه. بنابراین به نظر می‌رسد که بحث استحاله از باب استصحاب نیست. ما یقین داریم که، یعنی عرف نجاستی را که عارض بر کلب می‌داند مقومش را صورت کلبیه می‌داند. وقتی ملح می‌شود آن نجاست نیست دیگر. کما این که نجاست‌هایی که در دریا. اصلاً این ماهی‌هایی که در دریا می‌روند کاشفش این است. یک عالمه حیواناتی که در دریا می‌روند میته هستند دیگر. این میته‌ها تبدیل به نمک می‌شوند، اینها هیچ وقت اصلاً ذهن عرف خطور نمی‌کند که اینها نجس باشند. اگر هم باشد نجاست جدید است، به عنوان این که آیا آب دریا نجس هست یا نجس نیست، روایات می‌گوید ماء البحر طاهر. اصلاً یکی از منشاء شکی که در مورد نجاست به طهارت ماء بحر کردند فکر می‌کنم همین است که این دریا یک عالمه چیزهای نجس در آن رفته تبدیل شده آب نمک شده امثال اینها. شک داریم در نجاست آب دریا، ولی نه آن نجاست سابقه. اگر باشد نجاست جدیده. اصالة البرائة جاری می‌شود یا این روایتی که روایت خاصه که چیز شده، چون شبهۀ حکمیه است روایت خاصه می‌گوید که ماء البحر طاهر. بنابراین بحث استحاله به نظر می‌رسد از مصادیق این بحث اصلاً نیست. و الا اگر ما احتمال بدهیم که آن حکم ما عنوان موضوع درش دخالت نداشته باشد، مثل همین عنوان مشیر باشد. شبیه علیک بهذا الجالس باشد. یا اگر هم دخالت داشته باشد حدوثاً فقط دخالت داشته باشد. در نجاست انسان اصلاً احتمال نمی‌دهد.

**شاگرد:** شاید یک چیزی کلب شد جلوسا

**استاد:** نه عرفاً اینجور نیست. ادلۀ اثباتی نجاست آدم احتمال نمی‌دهد که یک چیزی کلب شد. چون یک پلیدی و قذارت هست. وقتی نمک شد دیگر قذارت ندارد. به خصوص اگر آن هیئت سابقش هم کاملاً از بین برود. آن نمک که شد کاملاً تبدیل بشود به نمک، تا جایی که به صورت یک مجسمۀ نمکی کلبی، آن حالا ممکن است شما بگویید شک می‌کنند. ولی نه رفت در آنجا تبدیل به نمک شد اصلاً پودر نمک شد. آن که دیگر کسی شک نمی‌کند، آن که در دریا هم من نمی‌گویم. وقتی دریا چیزی که رفت تبدیل به نمک نمک شد، شک که نمی‌کنم. علت اصلی این است که اینجا شک نداریم. ولی اگر شک داشته باشیم استصحاب اقتضاء می‌کند ما حکم کنیم به نجاستش. بحث استحاله از مصادیق این بحث نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان